

فِكْرِي وَقِي شَرِّ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ وَأَجْرِي
 مِثْلَهُ يَرْجُلُنْ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ عَلَى سُلْطَانِ

نور بخش بعلوم خود یارب	بر دلم کوسید بود جو شرب
بد نبرد با طاعت ستمال	ساز از لطف مردم مال
ما بجزم از نیت خالص کن	باک کرد روز در خمار کن
ساز عقل چشم فکر مرا	تاشود و لب بر ست دنیا
از و با و سپرد یواک با	از گرم کن خالص بار صفا
با که بر کن نشاند از شیطان	فر فقیر عیث او سلطان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فِي يَوْمِ الْفَلَاحِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا تَعْلَمُ وَأَعُوذُ بِكَ
مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ مَا تَعْلَمُ
إِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا تَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

از تو خواهم بد ز در همانا	از گوی هر آنچه میدا
نیز با تو است هر چه بودم	از شر هر چه دانی آن گویم
طلب مغفرت هم سازم	از آنچه غلم تو بافت سازم

ببرینا

بِرَّ بَرِّتِكَ خُودِمْ وَاسْتِ
 بَسْرَتُومِ عَالَمِمْ بُوْدِمْ

اللَّهُمَّ اَرْحَمَ رَحْمَتِي مِنْ زَمَانِي هَذَا اَوْ اِحْدَاثِ
 الْفِتَنِ وَتَطَاوُلِ اَهْلِ الْبَيْتِ اَوْ عَلَيَّ وَاسْتَظْهِرْ اَمْرِي

یا اله تو رحمت ساز مرا	از زمانیکه باشدم حالا
دیدم فتنه با برکت بشاوه	شور عالم بای سبناوه
اهل حجوت دراز در سنانده	با هم آنچه استند تواننده
بکام ضعف من هر خواهنده	از شر سید بودم در زمانده

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْكَ فِي عِيَالِي قَسِيحٌ وَخَيْرٌ فِي
حَيَاتِي مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ حَتَّى تَقْلِبَنِي اَجَلِي لِمَقَاتِي

یا الهی مرا از خود کرد از	یعنی اندر مقام قرب ساز
در بناه غلبه هم جا بده	هر حفظم بجای حکم نه
از شر و جمع خلق خویشم	از همه درم جفا اندیشم
تا که ز من شام زده ام بر با	بفروغ جوارح غفور استم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ عَالَمِيْنَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ